

اشاره

برای آن که از کلام الهی فهم درست و روشمندی داشته باشیم و گرفتار گرداب مهلک رویکردهای انحرافی در تفسیر قرآن نشویم، لازم است مبانی و اصولی را رعایت کنیم و هر تفسیری را که با آن مطابق است، بپذیریم و برداشت‌های دیگری را که به‌طور کلی یا جزئی با آن مخالفت دارد کنار بزنیم. چنین است که به‌جوهر و گوهر هدایتگری قرآن دست خواهیم یافت. در غیر این صورت، نه تنها به هدایت آن دست نخواهیم یافت که به ضلالت کشیده خواهیم شد. این نوشتار بر آن است که در حوزه مبانی فهم قرآن پژوهش کند و خواننده را به راهکارهای فهم روشمند وحی رهنمود شود.



علی اسعدی

مبانی و مراتب فهم قرآن

کلیدواژه‌ها: قرآن، هدایت، مبانی فهم، متقین،

ذکر

مبانی فهم قرآن

در بحث از مبانی فهم قرآن، نکات و مباحثی مطرح است که با پذیرش آن‌ها به این نتیجه دست می‌یابیم که قرآن قابل فهم است و فهم آن - حداقل در لایه‌های آغازین - در قدرت و طاقت عقل تدبرکنندگان است.

اما آنچه اهمیت این بحث را موجب می‌شود آنکه فرقه‌ها و گروه‌هایی بر این عقیده بوده‌اند که بخشی از آیات نظیر آیات متشابه قرآن، به‌ویژه آیاتی را که در بحث از صفات خبری خداوند مطرح می‌شود، نمی‌توان فهمید. از این‌رو یا نقش عقل را در فهم این بخش از معارف قرآن نادیده گرفته‌اند و یا بر ظواهر این آیات جمود ورزیده‌اند که موجب قائل شدن به تجسیم خداوند، معصوم نبودن انبیاء، جبر و... شده است.^۱

در تفکری دیگر، آیات را فقط از مجرای معصومین باید فهمید و برداشت‌های دیگر قرآنی که از غیر این ناحیه است، باطل و نادرست خواهد بود.^۲

هر یک از خطوطی که به‌عنوان مبنا در زیر آورده می‌شود، به‌گونه‌ای با بحث فهم عمومی قرآن از یک‌سو و فهم صحیح و روشمند وحی از دیگر سو ارتباط وثیق دارد.

مبنای نخست: هدف از نزول قرآن هدایت نسل بشر

خارج ساختن او از ظلمات به‌سوی نور بوده

است (مائده/۱۶). از این‌رو، خدای

متعال کتاب خود را «هدی»، «نور»،

«رحمت» (جاثیه/ ۲۰) «شفاء» (فصلت/ ۴۴)



و... نامیده است.

بنابراین، کتابی که خود نور است و روشنگر و برای هدایت عموم مردم نازل شده است نمی‌تواند برای مردم غیرقابل فهم باشد.

مبنای دوم: مخاطب قرآن همه انسان‌ها در همه عصرها و قرون است و قرآن به گروهی خاص اختصاص ندارد. خطاب‌های «یا ایها الناس»، «یا عباد»، «یا اهل الكتاب»، «یا بنی اسرائیل» «یا ایها الذین آمنوا» و «یا ایها النبی...» بیان فوق را به اثبات می‌رساند.

وانگهی فهم قرآن همه مخاطبان را شامل می‌شود، البته با رعایت شروط و اصول لازم. بنابراین، صحیح نیست که بگوییم مخاطب قرآن همه انسان‌ها هستند اما فهم قرآن ویژه عده‌ای خاص است و عموم مخاطبان قرآن باید آیات را از طریق این

عده درک کنند، چراکه دلایل زیر مدعای فوق را رد می‌کند.

الف) دلایلی که در اثبات عمومی بودن زبان قرآن مطرح می‌شوند مانند «نور»، «تبیان بودن»، «دعوت قرآن به تدبیر» و «دعوت به تحدی».

ب) حدیث ثقلین که

به وضوح انسان‌ها را به تمسک به قرآن، همانند اعتصام به سنت فرا می‌خواند: «ما إن تمسکتُم بهما لن تزلوا بعدی» (مجلسی، ۱۴۱۲، ج ۲: ۴۰۱): مادام که به قرآن و سنت چنگ زنید، بعد از من گمراه نشوید.

ج) روایاتی که بر عرضه اخبار متعارض بر قرآن بلکه مطابق اخبار، هر چند متعارض نباشند، تأکید می‌کنند. نظر به این که امام صادق(ع) فرمودند: «کل شیء خالف کتاب الله باطل» (الحرالعاملی، بی‌تا، ج ۱۲: ۳۵۳): هر چیزی که با کتاب خدا مخالفت داشته باشد باطل است. امامان معصوم(ع) شاگردان و مخاطبان خود را در زمینه‌های گوناگون به قرآن کریم ارجاع می‌دادند. این ارجاعات در زمینه‌های گوناگون عقاید و معارف، مسائل حقوقی، مسائل فقهی و... صورت گرفته است. به‌طور مثال، زراره از امام صادق(ع) سؤال می‌کند که «به من خبر دهید از کجا گفتید که مسح به قسمتی از سر و پا جایز است. ایشان پاسخ دادند، ای زراره! مسح به بعضی سر به خاطر مکان «باء» در آیه «و امسحوا برؤوسکم و ارجلکم» (مائده/۶): مسح

کنید سر و پاهایتان را... است.» یا در زمینه مسائل حقوقی، استشهداد حضرت زهرا(س) به آیات فراوانی در خطابه‌ای که در استرداد فدک ایراد فرموده‌اند و نمونه‌های فراوان دیگر که بر فهم‌پذیری قرآن برای عموم دلالت دارد.^۴

مراتب فهم قرآن

نکته دیگر اینکه ظرفیت‌ها در فهم قرآن فرق می‌کند. این تفاوت ظرفیت‌ها هم در سطح علمی افراد است و هم در سطح روحی و معنوی. چراکه قرآن کریم کتابی ساده نیست تا هر کسی که چند بار آن را بخواند ادعا کند تمام محتوای آن را فهمیده است، بلکه کتابی عمیق است که هر کس بر حسب ظرفیت روحی و معنوی خود از آن بهره می‌گیرد و این به‌خاطر آن است که فهم کامل و عمیق قرآن نیازمند کشف

حجاب‌ها و تثبیت اوصاف و ملکات نفسانی است؛ کشف حجاب‌هایی نظیر: الف) «و ما یجحد بآیاتنا الا الظالمون»: آیات ما را جز ظالمان انکار نمی‌کنند «و جحدوا بها و استیقنتها انفسهم ظلماً و علواً» (نمل/۱۴): با آنکه دل‌هایشان بدان یقین

داشت، از روی ظلم و تکبر آن را انکار کردند.

ب) «استکبار» که نتیجه و میوه گناهان است: «سأصرف عن آياتی الذین یتکبرون فی الارض بغير الحق...» (اعراف/ ۱۴۶) به‌زودی کسانی را که در زمین به ناحق تکبر می‌ورزند، از آیاتم روی گردان می‌سازم.

ج) «بی‌توجهی به گناهان»: «و من اظلم ممن ذکر بآیات ربه فاعرض عنها و نسی ما قدمت یداه انا جعلنا علی قلوبهم اکنه ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا» (کهف/ ۵۷): کیست ستمکارتر از آن کس که به آیات پروردگارش پند داده شد و از آن روی برتافته و دست‌آورد پیشینه خود را فراموش کرده است؟ ما بر دل‌های آنان پوشش‌هایی قرار دادیم تا آن را در نیابند و در گوش‌هایشان سنگینی و حجاب‌های دیگر

د) فسق (بقره/ ۹۹).

ه) کفر و شرک (عنکبوت/ ۴۷).

و) پیروی از هواس نفس و تمسخر آیات الهی (محمد/

۱۶، لقمان/ ۶ و ۷).

مخاطب قرآن همه انسان‌ها در همه عصرها و قرون است و قرآن به گروهی خاص اختصاص ندارد. خطاب‌های «یا ایها الناس»، «یا عباد»، «یا اهل الكتاب»، «یا بنی اسرائیل» «یا ایها الذین آمنوا» و «یا ایها النبی...» این بیان را به اثبات می‌رساند.

شرایط فهم قرآن

از سویی ملکات و شروطی برای فهم و بهره‌مندی از قرآن لازم است؛ نظیر:

الف) خوف از خدا «ما انزلنا عليك القرآن لتشقى الا تذكرة لمن يخشى (طه/ ۲-۳): قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج آفتی، جز آنکه برای هر که می‌ترسد پندی باشد؛

ب) تقوی: «وانه لتذكرة للمتقين» (حاقه/ ۴۸): در حقیقت تذکارتی برای پرهیزگاران است؛ «... اتقوا الله و یعلمکم الله...» (بقره/ ۲۸۲): از خدا پروا کنید و خدا [بیدین‌گونه] به شما آموزش می‌دهد.

ج) زنده دل بودن: «افمن كان ميتاً فأحييناه و جعلنا له نوراً يمشى به في الناس كمن مثله في الظلمات ليس بخارج منها» (انعام/ ۱۲۲): آیا کسی که مرده [دل] بود و زنده‌اش

گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتوی آن در میان مردم راه برود چون کسی است که گرفتار تاریکی‌هاست و از آن بیرون آمدنی نیست؟

د) در پی علم و یقین بودن (توبه/ ۱۱)

ه) طلب رضای الهی (مائده/ ۱۶) و اوصاف دیگر

که به میزان تفاوت سطح روحی انسان‌ها در رعایت ملکات و اجتناب از اوصاف رذیله مذکور، درک و فهم قرآن نیز طبعاً تفاوت می‌کند، و به تناسب تعالی روحی و علو مقامات از قرآن نیز عالی‌تر می‌شود به طوری که معصومان، که مصداق تام و واقعی انسان کامل‌اند، بالاترین سطح درک و فهم را نسبت به آیات دارند و این تأثیر متفاوت ظرفیت‌ها در درک و فهم قرآن از آن جهت است که قرآن علاوه بر ظواهرش بواطنی دارد که هر کسی بدان راه ندارد. احادیث فراوانی از سنت نبوی و اهل بیت بر این موضوع دلالت دارد. از جمله از رسول خدا(ص) نقل شده که «هو کتاب فيه تفصیل و بیان و تحصیل و هو الفصل ليس بالهزل و له ظهر و بطن فظاهره حکم و باطنه علم ظاهره انيق و باطنه عميق...» (کلینی، ۱۴۱۱، ج ۲: ۵۶۴): قرآن کتابی است که تفصیل و بیان و تحصیل امور در آن است، آن فیصله دهنده است و سخن بیهوده نیست، برای آن ظاهر و باطنی است، ظاهرش حکم و باطنش علم، ظاهرش زیبا و باطنش عمیق است. یا از امام صادق(ع) نقل شده که «کتاب الله عز و جل علی اربعة اشياء علی العبارة و الاشارة و اللطایف و الحقایق، فالعبارة للعوام و الاشارة للخواص و اللطایف

للأولیاء و الحقایق للانبیاء» (مجلسی، ۱۴۰۲، ج ۸۹: ۱۷): کتاب خدا بر چهار چیز است: عبارت، اشارت، لطایف و حقایق. پس عبارت آن برای عوام، اشارتش برای خواص، لطایف آن برای اولیا و حقایق آن برای انبیاست.

از ابن مسعود نقل شده است که گفت: «همانا قرآن بر هفت حرف نازل شده و هیچ حرف از آن نیست مگر اینکه ظاهر و باطنی دارد و به درستی که علی بن ابی طالب(ع) علم ظاهر و باطن را دارد (سیوطی، ج ۲: ۵۸۹). اما ادعای ظاهر و باطن داشتن قرآن به این معنی نیست که بین آن دو رابطه‌ای وجود ندارد، بلکه هر تفسیری که به‌عنوان تفسیر باطنی قرآن ارائه می‌شود، باید با ظاهر آیات همخوان و سازگار باشد، چنان‌که ظواهر آیات نیز باید از یک سو با «قواعد لغت عرب» و از سوی دیگر با «روح کلی شریعت» و آیات قرآن

سطح روحی انسان‌ها در رعایت ملکات و اجتناب از اوصاف رذیله بر، درک و فهم انسان‌ها از قرآن نیز طبعاً تفاوت می‌کند، به تناسب تعالی روحی و علو مقامات از قرآن نیز عالی‌تر می‌شود به طوری که معصومان، که مصداق تام و واقعی انسان کامل‌اند، بالاترین سطح درک و فهم را نسبت به آیات دارند

هماهنگی و سازگاری داشته باشد. بنابراین، اگر بخواهیم به موضوع ظاهر و باطن نگرش روشمندی داشته باشیم، باید برای پذیرش معنایی به‌عنوان ظاهر و باطن، ضوابط و شروطی ارائه دهیم.

شرط صحت فهم و برداشت از ظاهر و باطن آن است که اولاً موافق لغت

عرب باشد و ثانیاً با روح کلی حاکم بر شریعت و اصول و قواعد لازم در فهم قرآن مخالفتی نداشته باشد.

به‌طور کلی، نسبت معانی به قرآن دوگونه است، برخی موافق با قرآن و برخی مخالف قرآن‌اند. به دیگر سخن، بعضی از مضامین را می‌توان به قرآن نسبت داد و قرآن نه با آن‌ها مخالفت دارد و نه بی‌ارتباط است. برای مثال، در آیه «لا تقل لهما أف» (اسراء/ ۲۳): به آن دو حتی اف مگو. مضامین پدر و مادر را کتک مزین، به آنان دشنام مده و آنان را گرامی بدار با آیه موافق است حال آن که ظاهر آن فقط دلالت بر آن می‌کند که به آن دو اف مگو.

یا در آیه «ان الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً» (نساء/ ۱۰): همانا کسانی که ظالمانه اموال یتیمان را می‌خورند. معنای ظاهر آیه آن است که «کسانی که از روی ظلم اموال یتیمان را بخورند، در دلشان آتش فرو برند» اما آیا می‌توان گفت چون آیه سوزاندن اموال یتیم را تحریم نکرده است می‌توان آنها را آتش زد». (سیوطی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۰۹) طبعاً خیر، چون آیه حداقل ظلم را بیان داشته و منع کرده، لیکن

بعضی نظیر خوارج براساس آیه فوق گفتند اگر دو فلس از مال یتیم را بخوری در آتش جای داری و اگر عده‌ای را بکشی گناهی بر تو نیست چون نص بر آن دلالت ندارد. (معرفت، بی تا، ج ۲: ۳۳۷). یا در آیه «و اعبدو الله و لا تشرکوا به شیئاً» (نساء/ ۳۶): خدا را بپرستید و با او چیزی را شریک مسازید، مراتب مختلفی از فهم را که موافق با آیه است می‌توان به‌دست آورد.

علامه طباطبایی می‌فرماید ظاهر این کلام نهی از پرستش معمولی بت‌هاست، چنان‌که می‌فرماید: «و اجتنبوا الرجس من الاوثان» (حج/ ۳۰): از پلیدی بت‌ها دوری کنبد. ولی با تأمل و تحلیل معلوم می‌شود که پرستش بت‌ها برای این ممنوع است که خضوع و فروتنی در برابر غیر خداست و بت بودن معبود نیز خصوصیتی ندارد. چنان‌که خدای متعال

[طاعت] شیطان را عبادت او می‌شمارد و می‌فرماید: «اللم أعهد اليکم یا بنی آدم الاتعبدوا الشیطان» (یس/ ۶۰): ای بنی آدم، آیا با شما عهد نکردم که شیطان را نپرستید؟ و با تحلیلی دیگر معلوم می‌شود که در اطاعت و گردن‌گذاری انسان، میان

خود و غیر فرقی نیست و چنانکه از غیر خدا نباید اطاعت کرد، از خواسته‌های نفس در برابر خدای متعال نیز نباید پیروی کرد، چنانکه اشاره می‌کند «افرأیت من اتخذ الهه هواه» (جاثیه/ ۲۳): آیا دیدی کسی که هوای نفسش را معبود خود گرفت؟ و با تحلیل دقیق‌تری معلوم می‌شود که اصلاً نباید بغیر خدای متعال التفات داشت و از وی غفلت نمود...» (طباطبایی، ۱۳۶۱: ۳۴-۳۳).

بنابراین، می‌توان فراتر از معنای ظواهر الفاظ، معنایی را به‌دست آورد که چه بسا پیشینیان آن را نفهمیده‌اند و در عین حال موافق با آیه تلقی می‌شود^۶ اما بعضی از برداشت‌ها با قرآن و قواعد لغت مخالفت دارد. برای مثال بعضی از جاهلان به قواعد عرب گفتند که قرآن ۹ زن عقدی را بر مرد تجویز کرده است و استدلال کردند به آیه «فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع» (نساء/ ۳): هر چه از زنان که شما را پسند افتد دو و سه و چهار به زنی گیرید که جمع این اعداد ۹ است. با آنکه براساس آیه «حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر» (مائده/ ۳): مُردار، خون و گوشت خوک بر شما حرام شده است، نظر دادند که پیه خوک حلال است.

یا براساس آیه «هذا بیان للناس و هُدًی و موعظة للمتقین» (آل عمران/ ۱۳۸): این بیانی است برای مردم و هدایت و پندی است برای متقیان. بیان بن سمان، رئیس فرقهٔ بیانیه، دعوی نبوت کرد.^۷ طبیعی است این برداشت‌ها نه با سیاق آیات، نه با قواعد لغت (مفهوم و منطوق) یا با تاریخ نزول آیات سازگاری ندارد، چنان‌که بیان بن سمان سال‌ها بعد از نزول قرآن و این آیه می‌زیسته، پس چگونه با لفظ «هذا» بیان بن سمان را اراده کرده است؟

تأویلاتی که صوفیه و باطنیه از آیات قرآن ارائه داده‌اند نیز با قواعد لغت قرآن مخالفت دارد؛ مانند اینکه در آیه «والشمس و ضحاها» (شمس/ ۱): سوگند به خورشید و تابندگی‌اش بگوییم مراد از «شمس» پیغمبر اکرم (ص) و «ضحی» امیرالمؤمنین (ع) است. این از باب تفسیر غلط است، چون

با قواعد لغت سازگاری ندارد لیکن از باب تطبیق و تمثیل شاید صحیح باشد؛ یعنی، بگوییم پیامبر مانند خورشیدی و مولا علی مانند سپیده صبح است. بسیاری از روایاتی که از این دست در کتاب‌هایی از باب جبری و تطبیق و

مصدق اتم است - البته اگر روایت اشکالی نداشته و این جری و تطبیق با روح شریعت سازگار باشد - لیکن معاندان شیعه آن را تفسیر پنداشته و بر شیعه تاخته‌اند (فهر، ۱۴۱۳، ج ۱: ۲۲۶-۲۲۰).

بنابراین، چنان‌که استاد مظفر می‌گوید: «می‌توان مراد جدی قرآن را ظاهر و معنای التزامی قرآن را باطن نامید»^۸ چون آن، هم با مضمون روایات صحیح معصومین (ع) موافقت دارد و هم با فهم عرفی و هم با فهم عقلانی. چنین ظاهر و باطنی برخلاف آنچه غلات و متصوفه معتقدند مصدق یکدیگرند نه مفارق از یکدیگر.

می‌توان نتیجه گرفت که فهم قرآن در سیری تکاملی است و این ویژگی تکامل‌پذیری در ذات قرآن و لازمهٔ جاودانگی آن است. دربارهٔ سورهٔ مبارکهٔ توحید و آیات اولیهٔ سورهٔ حدید «هو الاول و الاخر... هو علیم بذات الصدور» (حدید/ ۶)، روایتی از امام سجاد (ع) نقل شده است که: «خداوند عزوجل می‌دانست که در آیندهٔ دور ژرفاندیشانی خواهند بود، پس سورهٔ توحید و آیاتی از اول سورهٔ حدید را تا (علیم بذات الصدور) نازل فرمود پس هر کس بیش از این معارف را قصد کند تحقیقاً

استاد مظفر می‌گوید: «می‌توان مراد جدی قرآن را ظاهر و معنای التزامی قرآن را باطن نامید، چون آن، هم با مضمون روایات صحیح معصومین (ع) موافقت دارد و هم با فهم عرفی و هم با فهم عقلانی»

الله لوجدوا فيه اختلافاً كثيراً» (نساء/ ۸۲): آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنید و اگر از جانب غیر خدا بود در آن اختلاف زیادی می‌یافتند، به وضوح موضوع نبود اختلافات در قرآن را روشن می‌کند.

مبنای پنجم: قرآن از سنت و عترت جدایی‌ناپذیر است. براساس آیه «و انزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهیم» (نحل/ ۴۴): «ما ذکر را بر تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را برایشان نازل شده است روشن کنی». سنت قولی و فعلی پیامبر در تفسیر و فهم قرآن حجت است که در این زمینه بین مفسران اختلافی نیست.

علاوه بر این، عترت پیامبر نیز نظیر سنت رسول اکرم حجیت دارد. براساس آیه تطهیر (احزاب/ ۳۳) و نیز براساس

حدیث ثقلین که خدشه‌ای در آن نیست، عترت در کنار قرآن و لازمه آن است (عبیدالله بن عبدالله، ۱۴۱۱، ج ۲: ۱۴۰-۷۴).

مبنای ششم: قرآن از مخاطب خود انتظار دارد که در آیاتش تعقل، تدبر و تفکر کند و هدف قرآن نیز چیزی جز هدایت نسل بشر نیست.

شناخت انتظار یک متن از مخاطب، مخاطب را با چگونگی مواجهه با آن متن و میزان و حدود انتظار از آن آشنا می‌کند. در قرآن آیات فراوانی انسان‌ها را به تدبر فرا می‌خواند؛ نظیر: «کتاب انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته...» (ص/ ۹۲): کتابی مبارک که آن را بر تو نازل کردیم تا در آیاتش تدبر کنند.

آیاتی انسان را به تفکر دعوت می‌کنند: «بالبینات و الزبر و انزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیهیم و لعلمهم یتفکرون» (نحل/ ۴۴): با دلایل آشکار و نوشته‌ها [آن را فرستادیم] و بر تو ذکر را نازل کردیم تا آن‌چه را برایشان نازل شده برای مردم روشن‌سازی و امید است که بیندیشند.

در آیاتی از قرآن از اهمیت تعقل سخن به میان آمده است: «صم بکم عمی فهم لا یعقلون» (بقره/ ۱۷۱): کردند، لال‌اند، کورند و تعقل نمی‌کنند.

آیاتی به مدح و توصیف اولوالالباب می‌پردازد: «انما یتذکر اولوالالباب» (رعد/ ۹۱): فقط خردمندان پند می‌پذیرند.

هلاک شده است (کلینی، ۱۴۱۱، ج ۱: ۱۶۶ و ۱۴۷). این روایت به روشنی بر موضوع تکامل‌پذیری فهم قرآن تأکید می‌ورزد.

مبنای سوم: قرآن کریم به حفظ الهی محفوظ ماند و هرگز تحریف نشده است. البته منظور ما از تحریف نه تحریف معنوی که تحریف لفظی است؛ چراکه در طول تاریخ افراد بی‌شماری بوده‌اند که معنای قرآن را بنا به مقاصد خود تحریف کرده‌اند و آیه کریمه «بحرفون الکلم عن مواضعه» (نساء/ ۴۶) و حدیث «... اقاموا حروفه و حرفوا حدوده»^{۱۱} حروف و الفاظ آن را ادا کردند و حدود و مرزهای معنوی آن را تحریف کردند، بر این بیان دلالت دارد.

تحریف لفظی نیز هرگز در قرآن صورت نگرفته است؛ عده

قلیلی از حشویه و اخباریه این قول را مطرح کردند، لیکن علمای شیعه و سنی به‌طور قاطع به رد آن پرداختند. آیاتی از قرآن کریم نیز بر این موضوع تأکید می‌ورزند؛ آیاتی نظیر «انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون» (حجر/ ۹): ما قرآن را نازل کردیم

و ما نیز حفظش می‌کنیم؛ «... و انه لکتاب عزیز لایأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه تنزیل من حکیم حمید» (فصلت/ ۴۱ و ۴۲): ... و به راستی که آن کتابی ارزشمند است. از پیش روی آن و از پشت سرش باطل به سویش نمی‌آید.

بنابراین، روایاتی که بعضاً ظواهر آن‌ها موهم تحریف است، یا باید توجیه و تأویل گردند یا چون با متن قرآن و روایات سازگارند، کنار گذاشته شوند.

مبنای چهارم: در قرآن هیچ‌گونه اختلافی وجود ندارد. در عین حالی که قرآن به تدریج و در طول سالیان متمادی نازل شده است، هیچ‌گونه اختلافی در محتوای آیات نسبت به یکدیگر وجود ندارد، بلکه برعکس، آیات قرآن یکدیگر را تصدیق می‌کنند و به صحت یکدیگر شهادت می‌دهند. اساس تفسیر قرآن به قرآن که از دیرباز اولین و مهم‌ترین مرجع تفسیری مسلمین بوده، بر مبنای تصدیق متقابل آیات است و پیامبر اکرم (ص) و مولا علی (ع) نیز بر این سخن تأکید ورزیده‌اند.^{۱۲} آیه «فلا یتدبرون القرآن و لو کان من عند غیر

اساس تفسیر قرآن به قرآن که از دیرباز اولین و مهم‌ترین مرجع تفسیری مسلمین بوده، بر مبنای تصدیق متقابل آیات است

آیاتی به تحدی دعوت می‌کنند: «فأتوا بسوره من مثله...» (بقره/ ۳۲): سوره‌ای مثل آن بیاورند.

آیاتی آفات تدبر و تعقل را برمی‌شمرند: «کلا بل ران علی قلوبهم ما كانوا یکسبون» (مطففین/ ۴۱): نه چنین است، بلکه آن چه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل هایشان بسته است. آیاتی شروط و موانع بهره‌مندی از قرآن را ذکر می‌کنند و در نهایت، آیاتی هستند که اهداف قرآن را بیان می‌کنند. زمینه‌ساز این اهداف و راه وصول به آنها، تعقل و خردورزی و پرهیز از تقلید کورکورانه است، اهدافی نظیر: «رهایی از غفلت» (یس/ ۶); «تبیین حق از باطل» (نحل/ ۴۶); «تقوا و پرهیزکاری» (زمر/ ۸۲); «ورود به رحمت و یژه خداوند و هدایت به ذات بی‌انتهای او» (نساء/ ۷۱-۵۷۱).

پی‌نوشت

- با نگاهی به تاریخ فرقه‌هایی چون مشبهه، مجسمه، اشاعره، وهابیه و... می‌توان این تفکر را جست‌وجو کرد.
- تفکر اخباریه از این نمونه است.
- رک: الطبرسی، احمد بن علی بن ابیطالب. الاحتجاج. انتشارات اسوه. چاپ اول. ۱۴۱۳. ص ۲۵۳.
- رک: جوادی آملی، عبدالله. تفسیر تسنیم. ج(۱). انتشارات اسراء. چاپ اول. ۱۳۷۸.
- این موضوع به خاطر تفاوت در منطوق و مفهوم آیات است. منطوق آن است که لفظ در محل نطق و گفتار بر آن دلالت می‌کند. پس اگر فقط یک معنی را متحمل باشد و بر غیر آن منطبق نشود، «نص» نامیده می‌شود، مانند «آیه فصیام ثلاثه ایام فی الحج و سبعه اذا رجعتم...» (۱۹۶/ بقره) و اگر معنی دیگری نیز به‌طور مرجوع محتمل باشد، آن را «ظاهر» گویند، مانند «فمن اضطر غیر باغ و لاعاد» (بقره- ۱۷۳) که باغی بر جاهل و ظالم اطلاق می‌شود ولی در معنی دوم اغلب و اظهر است و یا به جهت دلیلی، بر معنی مرجوع حمل شود که آن را تأویل نامند، مانند «هو معکم اینما کنتم» (حدید/ ۴) که محال است، از نظر ظاهر و ذات، نزدیک خدا بود. اما منطوق آن است که لفظ نه در نطق خود بر آن دلالت کند و آن دو گونه است مفهوم موافق و مفهوم مخالف که مثال فوق (اسراء/ ۲۳) از نوع موافق است (رک: الاتقان ج ۲/ ۱۰۷-۱۱۰).
- دلایل اثباتی وجود باطن برای آیات و نظرات مفسران سنی و شیعه را در این زمینه، در فصل‌نامه معرفت، ش ۲۶، ص ۷-۱۶، مقاله آقای علی‌اکبر بابایی به‌عنوان باطن قرآن کریم، بنگرید.
- این نظرات به نقل از: کلید مفهوم قرآن، ص ۴۸-۵۰، شریعت سنگلجی آمده است.
- بیان سمعان از غلام زمان امام صادق(ع) و از هفت

نفری بود که مورد لعن ایشان قرار گرفت. درباره بیانیه رجوع کنید به سعد بن عبدالله ابی خلف، الاشعری القمی. المقالات و الفرق. مرکز انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ دوم. ۱۳۶۰. ص ۳۷ و ۳۸. ۹. وجه دین، ص ۹ به بعد. این کتاب مملو از تأویلات باطنیه است. ۱۰. به نقل از صحیفه مبین؛ مقاله تحلیل ظاهر و باطن قرآن، جعفر نکونام. ص ۳۵ تا ۵۰. ۱۱. مولا علی(ع) در نهج البلاغه، خطبه ۱۷، به این نوع تحریف اشاره می‌کند. ۱۲. حضرت رسول(ص) فرمودند: «ان القرآن لیصدق بعضه بعضاً فلا تکذبوا بعضه ببعض» کنز العمال، ج ۱، ص ۶۱۹، حدیث ۲۸۶۱، علی المتقی الهندی، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳.

منابع

- مجلسی، محمدباقر. بحار الانوار (ج ۲). دارالاحیاء التراث العربی. ۱۴۱۲.
- الحرالعاملی، محمدبن‌الحسن. وسایل الشیعه (ج ۱۲). دارالاحیاء التراث العربی. بی‌جا. بی‌تا.
- کلینی، محمدبن یعقوب. اصول کافی (ج ۲). دارالتعارف للمطبوعات. ۱۴۱۱.
- سیوطی، جلال‌الدین عبدالله. الاتقان (ج ۲). ترجمه مهدی حائری قزوینی. امیرکبیر. ۱۳۶۳.
- معرفت، محمدهادی. التفسیر و المفسرون. (ج ۲). دارالقلم. چاپ اول بی‌تا.
- طباطبائی، سیدمحمد. قرآن در اسلام. دفتر انتشارات اسلامی. ۱۳۶۱.
- مهدبن عبدالرحمن سلیمان افرومی. الاتجاهات التفسیری فی القرآن الرابع عشر (ج ۱). مکتبه التوبه. الطبعة اولی. ۱۴۱۳.
- عبیدالله بن عبدالله الحاکم الحسکانی. شواهد التنزیل (ج ۲). مجمع احیاء الثقافه الاسلامیه. ۱۴۱۱.